

حوزه فلسفه اخلاق را فروگذار. برای این کار رویکرد بی طرفی و خنثی بودن در مجادلات فلسفه اخلاقی را برگزید. سیر واعظی از عدالت به عدالت اجتماعی مشابه سیر رالز به عدالت سیاسی است. این مشابهت بیشتر از رویگردانی دو پژوهشگر از مفهوم عدالت توزیعی است. مسئله اصلی تعریفی است که دو متفکر در دوره دوم پژوهش خود از عدالت به دست می دهند.

واعظی نیز همچون رالز به خاستگاهی به سوی برداشت عینی از عدالت نیازمند است که میان انسان ها مشترک باشد. روشن است که واعظی نمی تواند با ایده لیبرال رالز مبنی بر بی طرفی اجتماعی کنار بیاید؛ به همین دلیل، به سراغ ایده «سطح برین و ارتکازی برای عدالت» می رود. واعظی استدلال می کند که این «درک مشترک از عدالت» در سطح شکل می گیرد که «اختلافات نظری و فلسفی و ارزشی و ایدئولوژیک» در آن تأثیر گذار نیست. ارتکاز تعبیری فقهی اصولی است که به طور مشخص در اصول فقه معاصر برجسته شده و واعظی از زمینه فقهی اصولی مطالعات خود این مفهوم را وام گرفته است. ارتکاز این ویژگی را دارد که نسبت به دیگر مفاهیم اشتراک آفرین مانند فطرت به حوزه تجویز، که حوزه اصلی نظریه عدالت اجتماعی به شمار می رود، بسیار نزدیک است. اگر بی طرفی رالز، اشتراک را در سطح امری پسینی و در سطح اجتماعی جست و جو می کرد، واعظی با استدلال ارتکاز، این اشتراک را به سطح انسانی و ذهنیت مشترک جمعی می کشاند و با استفاده از مفهومی فقهی، زمینه طرح آن بر بستر اندیشه اسلامی را پیش از پیش فراهم می آورد.

مناقشه در تقدم «تعریف عدالت» بر «تأمین عدالت»

ارتکاز در دور دوم عدالت پژوهی واعظی همان دو نقشی را ایفا می کند که عدالت در عدالت پژوهی پس از چرخش رالز. نقش نخست، تعریف مشترک است که بیان شد، اما نقش دوم برای عدالت خواهی از «امر مشترک» هم مهم تر است و آن کم اهمیت جلوه دادن مفهوم شناسی عدالت است. واعظی از کنار سنت مدرسی عدالت پژوهی که آغاز تعریف از مفهوم عدالت است با احتیاط می گذرد، اما انکار

نمی کند که این بنیاد ارتکازی، باعث بی اهمیت بودن پی جویی مفهوم عدالت می شود و این برای کنش عدالت خواهانه دستاویز کم اهمیتی نیست. این از جمله مهم ترین دستاوردهای واعظی در این کتاب است. استدلال های او بر ضد تعریف عدالت و پروراندن ارتکاز به مثابه نقطه اتکا برای آغاز تأمل و تحقیق درباره عدالت، شاید در وضعیت عادی نظر مهمی نباشد، اما در وضعیت فکری کنونی ما استدلالی مهم است که می تواند موانع معرفتی عدالت پژوهی و تقدم معرفت بر عدالت را تا حدودی از میان بردارد یا کم رنگ کند.

در نگرش کلاسیک، ذهنی و سنتی، عدالت خواهی متوقف بر عدالت پژوهی و داشتن تصویر و اتخاذ موضعی مبنایی در مباحث پایه ای پیرامون است. اغراق آمیز نیست اگر بگوییم این موضع نظری یکی از موانع عدالت خواهی عملی است. این تصور که «عدالت خواهی» متوقف بر «عدالت پژوهی» است، تصویری است که اغلب مبتنی بر آن، کنشگران عدالت خواه رمی به نداشتن نظریه و مبنای نظری در باب عدالت شده و به جایگزینی پژوهش به جای کنش ناچار می شوند. چهار دهه از پیروزی انقلابی به نام عدالت گذشته است؛ عقب ماندگی در عدالت بدان پایه رسیده که رهبر انقلاب را وادار به «اقرار» و «اعتراف» به «عقب ماندگی در عدالت» می کند و به «عذر خواهی از خدا و مردم». در این وضعیت عینی، توقف عدالت خواهی بر عدالت پژوهی و داشتن نظریه عدالت، تعلیق کنش عدالت خواهانه به «امر محال» است؛ تعلیقی که عدالت خواهی مبتنی بر اندیشه اسلامی را در مرزهای امتناع قرار می دهد. وضعیتی که به روایت عدالت پژوهی همچون واعظی، از فارابی به بعد در سنت اسلامی، نظریه عدالت جز در دوره معاصر رها شده است و نه فقط مطالبه نظریه که